

## جادو در فرهنگ ایران

### بخش ششم: حاجی فیروز و حضرت تموز از دکتر عباس احمدی

در تهران، چند روز به نوروز مانده، در کوچه ها و خیابان ها، حاجی فیروز بیرون می آید. حاجی فیروز مرد جوانی است که صورت خود را سیاه می کند و لباس سرخی به تن می کند و کلاه سرخی بر سر می گذارد و شعرهای آهنگین می خواند و می رقصد.

#### حاجی فیروز نوروزی و مبارک روحوسی

اولین سوال ما این است که این مرد کیست و چرا به او حاجی فیروز می گویند؟ کلید این معما در نمایش های روحوسی نهفته است. در نمایش های روحوسی، آدمی وجود دارد به نام حاجی فیروز. حاجی فیروز روحوسی، بر خلاف حاجی فیروز نوروزی، تاجر شکم کنده و پولداری است که نه صورت خود را سیاه می کند و نه لباس سرخ می پوشد و نه کلاه سرخ بر سر می نهد. حاجی فیروز روحوسی درست نقطه ی مقابل حاجی فیروز نوروزی است. اما حاجی فیروز روحوسی، نوکر سیاهپوستی به نام مبارک دارد. مبارک صورت خود را سیاه می کند و لباس سرخ می پوشد و کلاه سرخ بر سر می نهد و شعرهای آهنگین می خواند و می رقصد. مبارک، غلام آفریقایی حاجی است و به همین علت صورتش سیاه است و با لهجه ی مخصوص آفریقایی ها صحبت می کند. مبارک بسیار شبیه به «حاجی فیروز» نوروزی است. بنابراین می توان این فرضیه را مطرح کرد که «حاجی فیروز» که در نوروز بیرون می آید، در حقیقت «سیاه حاجی فیروز» است، یعنی همان مبارک است که از روی تخته ی روی حوض ها به صحنه ی خاکی کوچه ها آمده است. شعرهایی هم که می خواند دلیلی بر این مدعاست. مثلاً:

اریاب خودم سرتو بالاکن

اریاب خودم سلام علیکم

مرتضی علی کمرشو بسته

اریاب خودم یک گل دسته

اریاب خودم چرا نمی خندی

اریاب خودم بز بز قندی

کلمه ی «اریاب» نشان می دهد که «حاجی فیروز» نوروزی، حاجی نیست بلکه نوکر است، زیرا حاجی اربابی ندارد و این نوکر است که دیگران را ارباب خود می داند.

\*\*\*

#### حاجی فیروز و میر نوروز

در این جا، این سوال پیش می آید که چرا به نوکر حاجی، حاجی می گوئیم؟ چرا در چند روز مانده به نوروز، نوکر جای ارباب را می گیرد؟ چرا سالی سیصد و شصت روز، ارباب به جای خود و نوکر به جای خود است، اما در این پنج روز آخر سال همه چیز به هم می ریزد و نوکر جای ارباب را می گیرد؟ کلید این معما در مراسم میر نوروزی نهفته است. می دانیم که در ایران قدیم، سال از دوازده ماه سی روزه درست می شد. دوازده ضرب در سی می شود سیصد و شصت روز. اما سال در حقیقت، سیصد و شصت و پنج روز است. بنابراین، ایرانیان در آخر هر سال، پنج روز به ۳۶۰ روز می افزودند (۵) (۶) (۷). به این پنج روز، پنجه ی دزدیده می گفتند. یعنی در بین اسفند و فروردین، پنج روزی قرار داشت که به هیچ ماهی تعلق نداشت و خارج از دایره ی روزهای معمولی سال بود. در این پنج روز، شاهان موقتاً از تاج و تخت کناره

کبری می کردند و مردی به نام میر نوروزی در این پنج روز شاه می شد. پس از پایان این پنجه ی دزدیده، دوباره شاهان به تخت سلطنت بر می گشتند و کار قیصر به قیصر سپرده می شد. حافظ در یکی از غزلیاتش به مطلع:

زکوی یار می آید نسیم باد بوروزی

ازین باد از مدد جویی چراغ دل برافروزی

به این موضوع اشاره کرده است. آن جا که می گوید:

سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

در این جا، حافظ به «میر نوروزی» و دروران کوتاه پادشاهی او که بیش از پنج روز نیست اشاره کرده است. این پنج روز مختص به ایران نیست در مصر باستان نیز، پنج روز به پایان هر سال می افزودند که متعلق به هیچ ایزدی نبود. این پنجه ی اضافی حتی در بین سرخپوستان قبیله ی مایا و قبیله ی آزتک نیز مرسوم بود. آزتک ها و مایا ها، هجده ماه بیست روزه داشتند که مجموعاً سیصد و شصت روز می شد. آنها در پایان هر سال پنج روز به آن اضافه می کردند. به این پنج روز، «پنجه ی بیفایده» می گفتند و آن را نحس و بدشگون و شوم می دانستند (۲).

\*\*\*

## آیین خان خان

در بعضی از نقاط ایران، رسم میر نوروزی تا زمان حاضر نیز زنده مانده است. در شهرستان بجنورد تا چند ده سال پیش، در ایام نوروز مراسمی اجرا می شده است که در اصطلاح محلی به آن «خان خان» می گفته اند. این مراسم را به نقل از احمد شاملو در کتاب کوچک، حرف آ، صفحه های ۲۵۰ - ۲۴۹ می آوریم: «در این مراسم، مسخره ای را عنوان خان داده برای او بارگاهی در میدان مرکزی شهر می آراستند، کسی را وزیر او می کردند و به مدت سیزده روز تمام حکومت بر شهر یکسره در اختیار او نهاده می شد. حتی خان های پر قدرت و پر افاده ای همچون سردار مقتدر بجنوردی نیز به رضای خاطر در این سیزده روز سر به فرمان خان نوروزی می گذاشته اند... در آخر کار، در پایان مراسم، در گردش روز سیزده فروردین، مردم بجنورد بر خان چند روزه می شوریدند، بر سر او می ریختند و کشان کشان او را به گردشگاه پنج برادران (بش قارداش) می بردند و او را در آبگیر بزرگی که در آن جاست سرنگون می کردند. به سال ۱۳۴۹ خورشیدی، در بجنورد پیرمردی زندگی می کرد که می گفتند واپسین خان نوروزی بوده است» در این جا نیز «خان خان» یک شاه موقت است که پس از سلطنت کوتاهی به شیوه ی آیینی کشته می شود.

\*\*\*

## میر نوروزی و آیین «کوسه بر نشین»

آیین بهاری «میر نوروزی» در ابتدای بهار یعنی در روز اول فروردین برگزار می شود. مراسمی شبیه به «میرنوروزی» منتها با نام دیگری در سومین ماه پاییز یعنی در روز اول آذر برگزار می شود که به آن «کوسه بر نشین». ابتدا دو نمونه از آیین زمستانی کوسه بر نشین را می آوریم و سپس آن را از نظر جادو شناسی تجزیه و تحلیل می کنیم.

۱ - نمونه ی اول به نقل از کتاب لغت نامه ی دهخدا است که در کتاب شاخسار زرین پرفسور فریزر نیز آمده است: «در ماه آذر، مرد کوسه ی یک چشم بد قیافه ی مضحکی را بر الاغی سوار می کردند. داروی گرم بر بدن او طلا می کردند. آن مرد مضحک بادرتی در دست داشت و پیوسته خود را باد می زد و از گرما شکایت می کرد. مردمان برف و یخ بر او می زدند. چندی از غلامان پادشاه نیز همراه او بودند و از هر دکانی یک درم سیم می گرفتند. اگر کسی در چیزی دادن اهمال و تعلل می کرد، گل سیاه و مرکب همراه او بود بر جامه و لباس آن می پاشید. از صبح تا نماز پیشین

هرچه جمع می شد تعلق به سرکار پادشاه داشت و از پیشین تا نماز دیگر به کوسه و جمعی که با او همراه بودند. اگر کوسه بعد از نماز دیگر به نظر بازاریان در می آمد او را آن قدر که می خواستند می زدند. آن روز را به عربی رکوب کوسج خوانند.» (۱)

۲ - نمونه ی دوم به نقل از ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم است. او در مورد مراسم کوسه بر نشین گفته است: «نخستین روز از آذرماه، مردی بیامدی کوسه، بر نشسته بر خری و به دست کلاغی گرفته و به بادبیزن خویشتن را باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی و ز مردمان بدان چیز یافتی. و به زمانه ی ما، به شیراز، همین کرده اند. و ضربیت پذیرفته از عامل، تا هرچ ستاند از بامداد تا نیمروز به ضربیت دهد. تا نماز دیگر از بهر خویشتن را بستاند. اگر پس از نماز دیگر بیابندش، سیلی خورد از هرکسی!» (التفهیم، ص ۲۵۶)

در این رسم قدیمی، یک شاه موقتی را می بینیم که برای مدت کوتاهی از مزایای یک شاه واقعی بر خوردار است و بعد از مدت کوتاهی ناپدید می شود. سوال که مطرح می شود این است که این شاه موقتی کیست و علت وجودی او چیست. سوال دیگر این است که چرا مردم حق داشتند این شاه موقت را تا سرحد مرگ کتک بزنند.

\*\*\*

### آیین «شاه کشی»

برای پاسخ به این سوال ها از دوره ی پدر سالاری به دوره ی مادر سالاری می رویم و جواب خود را در این دوره جستجو می کنیم. در دوره ی مادر سالاری، با آن که مردان فرمانروایی داشتند ولی مقام شاهی را از زنان می گرفتند. شاه از راه ازدواج با زن پادشاه به شاهی می رسید. هرساله، یکی از جوانان کشور، شاه کشور را می کشت و با زن شاه همبستر می شد و به جای او بر تخت شاهی تکیه می زد. این رسم شاه کشی یکی از کهن ترین رسوم دوره ی مادرسالاری است و نه تنها در ایران بلکه در سایر نقاط جهان نیز رایج بوده است. برای کشتن شاه، جوانان زیادی از نقاط دور و نزدیک به پایتخت می آمدند. این جوانان آزمون های دشواری را می گذراندند تا بتوانند از این طریق، لیاقت خود را ثابت کنند. از میان این خواستگاران، یک جوان بر رقبای خود پیروز می شد، شاه را می کشت، با زن او ازدواج می کرد، و به شاهی می رسید. گاهی دختر پادشاه، جای ملکه را می گرفت و جوان خواستگار، بعد از کشتن شاه، دختر او را به زنی می گرفت و خود شاه می شد. در دوره ی مادر سالاری، مقام شاهی از پدر به پسر منتقل نمی شد، بلکه از طریق زن شاه و یا از طریق دختر شاه به جوانی غریبه می رسید. شاه جدید نیز سال بعد به دست جوان دیگری کشته می شد و این چرخه ی شاه کشی همچنان ادامه پیدا می کرد.

\*\*\*

### تبدیل آیین شاه کشی به آیین میرنوروزی در دوره ی پدرسالاری

مقام سلطنت مقام پر مخاطره ای بود و شاه سرانجام سر خود را بر باد می داد. به تدریج که شاهان قدرت گرفتند سعی کردند از این سرانجام شوم راه گریزی بیابند. یکی از راه هایی که پیدا کردند این بود که یک نفر دیگر را برای مدت کوتاهی به جای خود به تخت شاهی بنشانند و سپس او را در مراسم شاه کشی به جای خود به قتل برسانند. به این ترتیب هم آیین شاه کشی سر جای خود باقی می ماند و هم آن ها از سرانجام شوم خود نجات پیدا می کردند. شاه موقتی در دوران کوتاه سلطنت خود از تمام مزایای شاهی برخوردار بود و در عیش و نوش های شاهانه شرکت می کرد و تمام احترامات یک شاه واقعی در حق او رعایت می شد. او حتی حق داشت با زنان شاه واقعی همبستر شود. اما این دوران، چند روزی بیش نمی پایید و شاه موقت بلاگردان شاه واقعی می شد.

\*\*\*

در مراسم کوسه ی خر سوار به خوبی می توانیم ببینیم که این «میر نوروزی» در حقیقت همان شاه دوران مادرسالاری است . گردش شاهانه ی میر نوروزی در شهر به همراه سربازان شاه و اخذ مالیات و باج و خراج از مردم و دکان داران نیز دلیل دیگری بر اثبات این مدعا است . ناپدید شدن میر نوروزی در انتهای روز و نیز کتک خوردن او نشانه ای از کشته شدن او در روزگار گذشته است که اکنون به صورت نمادین و سمبلیک در آمده است . در روزگار قدیم پیدا کردن کسی که حاضر باشد جان خود را فدای شاه کند آسان نبوده است . گاهی مجبور می شدند از میان زندانیان محکوم به مرگ ، کسی را برای این کار پیدا کنند . تاج خاری بر سرش بگذارند . در کوچه ها و خیابان های شهر بگرداندندش . شاه اش بخوانند . و سرانجام بر بالای تپه ای به دارش بکشند .

\*\*\*

تا این جا نشان دادیم که «حاجی فیروز» در حقیقت حاجی نیست بلکه نوکر حاجی است که در پنج روز آخر سال ، موقتا جای حاجی را می گیرد . حاجی فیروز نسخه ی روحی شده ی میر نوروزی است . میر نوروزی نیز در حقیقت «میر» یا شاه نیست بلکه برده ی محکوم به مرگی است که در پنج روز آخر سال ، موقتا جای شاه را می گیرد و در پایان این پنج روز کشته می شود . شاه نیز در دوران مادر سالاری یعنی پیش از رواج مراسم میر نوروزی ، طبق سنت شاه کشتی هر سال کشته می شده و شاهی تازه به جای او می نشسته است .

\*\*\*

### آیین شاه کشتی برای چه به وجود آمد ؟

ما از آیین شاه کشتی صحبت کردیم ولی نکفتیم چرا هر سال شاه را می کشتند و به جای او شاه دیگری می آوردند . آیین شاه کشتی برای چه بوجود آمد ؟ برای پاسخ به این سوال باید از عطر علم به عصر مذهب و از آن جا به عصر جادو برویم . در عصر جادو ، بومیان ایران توجه ی مخصوصی به طبیعت داشتند . زیرا زندگی و بقای آن ها بستگی به غذاهایی داشت که از طبیعت به دست می آوردند . جانوری که شکار می کردند ، میوه ای که از درخت می چیدند ، گندمی که می کاشتند ، و یا دامی که می پروراندند ، همه و همه ، دستخوش نیروهای طبیعت بودند . در عصر جادو ، بومیان ایران می پنداشتند که با جادوی تقلیدی ، مانند رسم سبز کردن سبزه ، می توانند گیاهان را مجبور کنند تا به تقلید از آن ها سبز شود . و یا فکر می کردند با آیین های جادویی باران سازی ، مانند مراسم چمچه گلین ، می توانند طبیعت را مجبور به باریدن کنند . در اواخر عصر جادو و در اوایل عصر مذهب ، بومیان ایران به تدریج دریافته اند که رفتن و آمدن بهار ، رویدن و پژمردن گیاهان ، باریدن و نباریدن باران ، زایش و مرگ جانوران ، نتیجه ی آیین های جادویی آن ها نیست ، بلکه علت های عمیق تری و نیروهای قوی تری در پشت این پدیده ها قرار دارد . آن ها در سپیده دم عصر مذهب ، معتقد شدند که رویدن و پژمردن گیاهان در دست ایزدی است که در زمستان با مرگ گیاهان می میرد و در بهار با زنده شدن گیاهان ، از نو زنده می شود . خدایی که نیمی از سال در دنیای زیر زمینی مردگان است و در بهار به دنیای زندگان می آید . کهن تری مدرکی که در مورد این خدای نباتی به دست ما رسیده است ، مربوط به کشور سومر است . کشور سومر از نظر جغرافیایی بین رودخانه ی دجله و فرات و در منطقه ای بین شهر بغداد فعلی و دهانه ی خلیج فارس قرار داشت . به این منطقه بین النهرین می گویند یعنی منطقه ای که بین دو نهر یا دو رودخانه قرار دارد . بین النهرین با رشته کوه های زاگرس از نجد ایران جدا می شود . برای آن که اهمیت سومریان را بهتر درک کنیم ، چند حادثه ی مهم تاریخی را در این جا ذکر می کنیم . آریاها که مردمانی کوچنده و دامدار و چوپان بودند ، حدود سال ۲۰۰۰ پیش از

میلاد از دشتهای پهناور جنوب روسیه به منطقه ی کوهستانی و کویری ایران آمدند . هزار و سیصد سال پیش از آریاها ، یعنی حدود ۳۳۰۰ سال پیش از میلاد ، سومری ها که آن ها نیز مردمانی کوچنده و دامدار و چوپان بودند ، از کوههای منطقه ی آنتولی ترکیه ، به دلتای هموار و حاصلخیز بین النهرین آمدند . مدارکی در دست است که نشان می دهد سه هزار و هفتصد سال پیش از آمدن سومریان ، یعنی در حدود سال ۷۰۰۰ پیش از میلاد ، گندم و جو در دهکده ی علی کوش ، واقع در مرز ایران و عراق ، کاشته می شده است . یعنی وقتی سومری های بز چران به منطقه ی بین النهرین آمدند ، حدود سه هزار و هفتصد سال بوده است که زراعت گندم و جو در این منطقه وجود داشته است . آیین های عشایری و چوپانی سومری ها با آیین های یکجا نشینی و کشاورزی بومیان بین النهرین در هم آمیخته است .

\*\*\*

### تموز خدای شهید شونده ی گندم

در دوره ی سومریان ، خدایی وجود داشت به نام «دوموزی» Dumuzi که بعد ها در زبان بابلی به نام «تموز» Tamuz معروف شد . این تموز زتی داشت به نام «اینان نا» Inanna که بعد ها در زبان بابلی به نام «ایشتر» Ishtar خوانده شد . داستان این دو دلداده طبق اساطیر سومری از این قرار است: «ایشتر ، ایزد بانوی باروری و برکت ، برای دیدن خواهرش ، ایزد بانوی جهان مردگان ، به دنیای زیر زمینی مردگان می رود ، دنیایی که هیچ کس ، حتی خدایان ، از آن باز نمی گردد . خدایان از غیبت ایشتر ، نگران می شوند و نزد «آا» Ea ، خداوند بزرگ ، می روند . خداوند بزرگ با ملکه ی دنیای مردگان برای آزادی ایشتر صحبت می کند . ملکه ی دنیای مردگان به این شرط با آزادی ایشتر راضی می شود که ایشتر یک نفر دیگر را به جای خود معرفی کند که سالی شش ماه به جای ایشتر به دنیای مردگان بیاید . ایشتر ، شوهرش ، تموز را برای این کار انتخاب می کند . دیو ها تموز را به جهان زیر زمینی می برند ، اما تموز اجازه دارد تا نیمی از سال را از جهان مردگان به جهان زندگان بیاید . به این علت ، تموز مظهر چرخه ی فصلی سالیانه ی مرگ و باززایی گیاهان بر روی زمین است.» (۲) از بین گیاهانی که مرگ و باززایی آن برای سومریان بسیار مهم بوده است گندم می باشد . گندم یک گیاه فصلی است . در جاهای که زمستان سخت وجود ندارد ، مانند منطقه ی بین النهرین ، گندم را در پاییز می کارند و در تمام فصل زمستان در زیر خاک می ماند و در بهار از زیر خاک در می آید . این گندم را در تابستان ، در ماه مرداد ، درو می کنند . تموز خدای گندم است و در ماه مرداد یعنی در فصل دروی گندم ، شهید می شود . با دروی گندم با داس ، تموز نیز شهید می شود . داسی که ساقه ی گندم را درو می کند ، تموز را نیز می کشد . در بیشتر فرهنگ های دنیا ، عفریت مرگ با داس مجسم شده است و این امر ریشه در آیین های درو ی گندم دارد . به عنوان مثال فردوسی می گوید:

بیابان و آن مرد با تیز داس      گیاه تر و خشک ، زو در هراس

تر و خشک ، یکسر ، همی بدرود      و گر لابه سازی ، دگر نشنود

در این شعر ، «آن مرد با تیز داس» عفریت مرگ است که «گیاه تر و خشک» را «درو» می کند . سعدی نیز ماه تموز را قاتل عمر آدمی میداند:

عمر برف است و آفتاب تموز      اندکی مانده ، خواجه غره هنوز

«آفتاب تموز» در این شعر سعدی همان نقشی را دارد که «مرد با تیز داس» در شعر فردوسی دارد . ماه تموز معادل ماه مرداد است . کلمه ی مرداد از ریشه مردن می آید . گرچه ، نام اصلی این ماه ، «امرداد» یعنی ماه بی مرگی است ، اما کلمه ی «مرداد» یعنی ماه مرگ بیشتر برازنده ی این ماه است . باید اضافه کنم که در اساطیر زردشتی ، امرداد ، فرشته بانوی نگهبان گیاهان است . او ، یکی از هفت امشاسپندان است و

دختر اهوره مزاد به شمار می آید. این طنز تلخی است که تموز، خدای گندم، در ماه مربوط به فرشته بانوی نکهبان گیاهان به قتل می رسد.

### شهید شدن تموز در تابستان و ظهور مجدد او در بهار

تموز در چله ی تابستان شهید می شود و از جهان شادمانه ی خاکی به جهان زیر زمینی مردگان می رود. در زمان غیبت تموز، عشق و مهر ورزی متوقف می شود و آدمها و جانوران نمی توانند تولید مثل کنند. بر شهادت و مرگ تموز توجه ها می سرودند و مراسم سینه زنی و عزاداری بر پا می شد. در این مراسم تعزیه که در ماه مرداد در تابستان انجام می شد، مجسمه ای از خدای شهید درست می کردند و لباس سرخی به آن می پوشانند و با نوای سوزناک نی، زن و مرد سوگواری می کردند. ماه مرداد را به همین علت ماه تموز می گویند. مراسم تعزیه ی تموز قدمتی در حدود پنج هزار سال دارد، یعنی بسیار کهن تر از تعزیه ی اسلامی است. تعزیه ی اسلامی قدمتی در حدود چهار صد سال دارد یعنی در قرن شانزدهم میلادی به شکل فعلی آن به وجود آمده است. دانه ی گندم را در پاییزی می کارند و به زیر خاک می کنند و گندم سراسر زمستان را در زیر زمین می گذرانند. تموز نیز در این مدت در زیر زمین در جهان مردگان است. در بهار با گرم شدن هوا، گندم از زیر خاک جوانه می زند و از زیر زمین بیرون می آید. تموز نیز در بهار، از نو زنده می شود و از دنیای زیر زمینی مردگان بیرون می آید. غیبت تموز با غیبت گندم و ظهور او با ظهور گندم مقارن است. تموز در فصل بهار با رویش دوباره ی گندم، از نو زنده می شد. به تخت نشستن شاه جدید معادل تولد دوباره ی تموز بود. ظهور تموز در ماه فروردین است. کلمه ی فروردین در لغت از واژه ی «فروهر» گرفته شده است. «فروهر» در لغت به معنای روح مردگان است. طبق اعتقاد آریایی ها، فروهرها در ماه فروردین برای دیدار بستگان خود از دنیای مردگان به دنیای زندگان می آیند. آمدن فروهرها از دنیای مردگان معادل آمدن تموز از جهان زیر زمینی مردگان است. می دانیم که آریایی ها مردمانی مرده پرست اند و مذهب «نیاپرستی» در میان آن ها رواج دارد. طبق همین مذهب مرده پرستی است که آریایی ها در مراسم عید نوروز، خانه های خود را برای پذیرایی از فروهرها، یا روح مردگان، آماده می کنند. و نیز طبق همین مذهب مرده پرستی است که در بیشتر نقاط ایران، مردم پیش از نوروز به زیارت اهل قبور می روند و از گورستان که جهان زیر زمینی مردگان آن هاست بازدید می کنند. مذهب مرده پرستی آریایی ها بعد از مهاجرت آن ها به نجد ایران با مذهب تموز پرستی بومیان ایران در هم آمیخت و بازگشت فروهرها در ماه فروردین با بازگشت تموز در ماه اول بهار در یکدیگر ادغام شد.

تموز، نجات دهنده ای بود که با ظهور خود دنیا را پر از سبزه و گیاه می کرد. شبیه به این اعتقاد در بسیاری از آیین های دیگر نیز دیده می شود. برای نمونه، در دین زردشت، سوشیانت ها در عالم غیب زندگی می کنند و با ظهور خود راستی (= اشه) را بر دروغ پیروز خواهند گرداند. حتی پیراون مزدک، این مارکس شرقی، نیز معتقدند که مزدک نمرده است بلکه در عالم غیب زندگی می کند و سرانجام با ظهور خود جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. این اعتقاد نه تنها در مورد پیامبران و رهبران دینی بلکه در مورد سرداران نظامی نیز برقرار است. بعضی از ایرانیان معتقدند که ابومسلم خراسانی در جنگ با اعراب کشته نشده است، بلکه به شکل کبوتری به آسمان رفته است و در آسمان با مزدک زندگی می کند تا دوباره قیام کند و ایران را به بهروزی برساند(۳). به مطلب زیر از کتاب تاریخچه ی مکتب مزدک، صفحه ی ۸۱ توجه کنید: «یکی از یاران ابومسلم، سنباذ بود. سنباذ زردشتی بود و هرگز اسلام نیاورد. سنباذ به مزدکیان ساکن کوهستان و زردشتیان روی آورد و می گفت: «ابو مسلم را نکشته اند. لیکن منصور، خلیفه ی اعراب، به قتل او قصد کرد. ابومسلم، نام مهین خدای

تعالی بخواند و کبوتری گشت سپید و اکنون در حصارى است از مس کرده و با مزدک نشسته است. هردو بیرون می آیند و مُقَدَّم ابومسلم بود و مزدک وزیرش. و نامه به من آمده است» این مطلب در کتاب سیاست نامه ی خواجه نظام الملک نیز آمده است.

\*\*\*

### ارتباط آیین شاه کُشى با شهادت و ظهور دوباره ی تموز

سوالی که مطرح است این است که شهادت و تولد دوباره ی تموز، چه ربطی به آیین شاه کُشى دارد؟ بین شهادت تموز و کشته شدن شاه و بین تولد دوباره ی تموز و آمدن شاه جدید چه ارتباطی نهفته است؟ در قدیم شاه را خدا می دانستند و برای او صفات ایزدی قابل بودند. حتی امروزه نیز، شاه را «خدایگان» می نامند و او را سایه ی خدا می دانند. به قول فردوسی:

چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه

شاه مظهر تموز بود. تموز در تابستان در فصل دروی گندم شهید می شد و بنابراین شاه نیز که تموز زمینی بود باید کشته می شد. کشتن شاه تقلیدی از شهادت تموز بود. از این منظر، آیین شاه کُشى و آیین تموز با یکدیگر ارتباط پیدا می کنند.

\*\*\*

### نتیجه گیری

مطالب این مقاله را می توان به صورت زیر خلاصه کرد: «حاجی فیروز» نسخه ی روحوضی شده ی میر نوروزی است. میر نوروزی نیز نسخه ی پنج روزه شده ی شاه دوره ی مادر سالاری است. شاه دوره ی مادر سالاری نیز نسخه ی زمینی شده ی تموز است. تموز نیز نسخه ی آسمانی شده ی گیاه گندم است. با روییدن گندم در ماه فروردین، تموز از دنیای زیر زمینی مردگان به جهان زندگان می آید تا بار دیگر در ماه مرداد با دروی گندم بمیرد و چرخه ی شهادت و ظهور خود را دوبرگه تکرار کند.

\*\*\*

شرح تصاویر:

تصویر ۱ - حاجی فیروز نوروزی

تصویر ۲ - میر نوروزی، که در سال ۱۳۴۷ شمسی به صورت تمبر پستی در ایران انتشار یافته است.

تصویر ۳ - دوموزی یا تموز، خدای گندم، در جهان زیر زمینی مردگان. دست و پای او را بسته اند. ماخذ: وب سایت موزه ی بریتانیکا.

تصویر ۴ - «اینان نا» یا ایشتر، ایزدانوی باروری و برکت، و زن تموز. ماخذ: وب سایت موزه ی بریتانیکا.

تصویر ۵ - سنبله ی گندم که درو و کاشت آن در داستان شهادت و رستاخیز تموز انعکاس یافته است.

\*\*\*

منابع

۱ -

The Golden Bough (A new abridgement) by James George Frazer, Oxford University Press. 1994 Page 662.

۲- همان کتاب، ص ۳۲۱

۳ - تاریخچه ی متکب مزدک، نوشته ی اوتا کلیما، ترجمه ی دکتر جهانگیر فکری ارشاد، چاپ اول، ۱۳۷۱، انتشارات توس، تهران، ص ۸۱

۴ - وب سایت موزه ی بریتانیا. بخش مربوط به خدایان بین النهرین.

۵ - نوروز آیین هزاره ها، برهان، بنیاد مهر ایران، بهمن ۲۵۴۵ شاهنشاهی، ۱۳۵۵ یزدگردی. ص ۴۱ - ۴۲.

(۶) فلسفه ی زرتشت، دیدی نو از دینی کهن، دکتر فرهنگ مهر، چاپ دوم - لوس آنجلس، مارچ ۱۹۹۴. فراهم آمده در کانون پژوهش و آموزش، چاپ شرکت چاپ نامحدود. ص ۱۷۸ - ۱۷۹

(۷) در تقویم ایران باستان، سال، دوازده ماه داشت که عبارت بود از: فروردین، اردی بهشت، خرداد، تیر، امرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، و اسفند. هر ماه سی روز داشت. هر روز به نام ایزدی نامیده می شد. \* (۱) اورمزد، (۲) بهن، (۳) اردی بهشت، (۴) شهریور، (۵) سپندارمذ، (۶) خرداد، (۷) امرداد، \* (۸) دی به آذر، (۹) آذر، (۱۰) آبان، (۱۱) خور، (۱۲) ماه، (۱۳) تیر، (۱۴) گوش، \* (۱۵) دی به مهر، (۱۶) مهر، (۱۷) سروش، (۱۸) رشن، (۱۹) فروردین، (۲۰) وزهرام، (۲۱) رام، (۲۲) باد، \* (۲۳) دی به دین، (۲۴) دین، (۲۵) ارد، (۲۶) اشاد، (۲۷) آسمان، (۲۸) زامیاد، (۲۹) مانتره سپند، (۳۰) انارام. همان طور که می بینید، هر ماه چهار هفته دارد. هفته ی اول و هفته ی دوم هر کدام هفت روز دارد. اما، هفته ی سوم و هفته ی چهارم هر کدام هشت روز دارد. این دو هفته ی آخر در حقیقت «هشتم» اند نه «هفته». نکته ی دیگر آن است که روز اول هر هفته یا هر هشتم به نام خدا نامیده می شده است: اورمزد، دی به آذر، دی به مهر، و دی به دین. البته، هفته و هشتمی ایرانی فاقد مفهوم شنبه، یکشنبه، دوشنبه الی آخر هستند. اما، در عوض، هفته ها ثابت اند و در ماه ها نمی چرخند، زیرا هر ماه دقیقا دو هفته و دو هشتمه دارد، یعنی هر ماه دقیقا سی روز است. سی ضربدر دوازده می شود ۳۶۰ روز. اما این سال با سال واقعی حدود پنج روز و پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه کم دارد. برای جبران این کمبود، ایرانیان پنج روز به آخر هر سال می افزودند و در سال پنجم به جای پنج روز، شش روز به آخر سال می افزودند.

\*\*\*

NewYear6.vnf  
abbas.ahmadi@mailcity.com



تصویر ۲ - مهر نوروزی



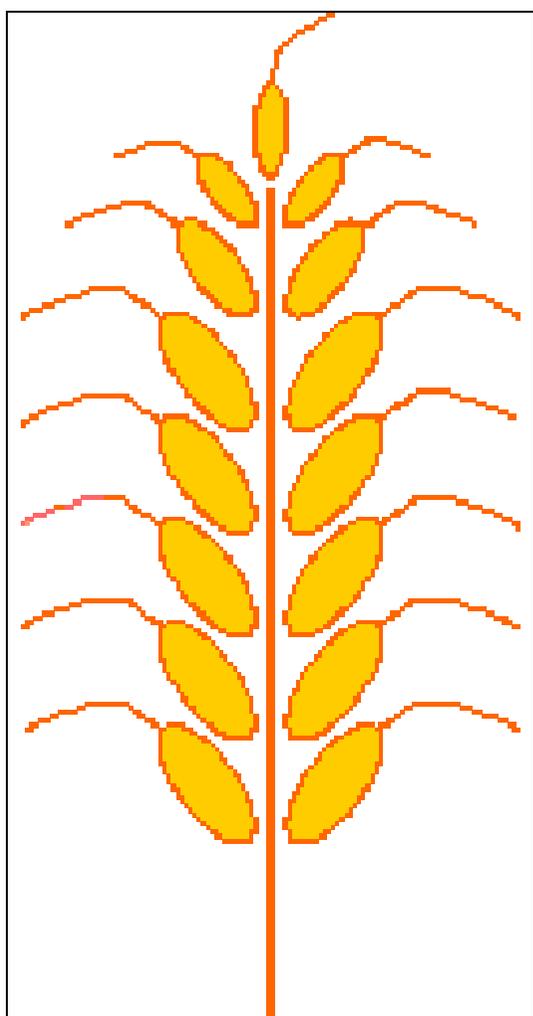
تصویر ۱ - حاجی فهروز نوروزی



تصویر ۴ - «اینان نا» یا ایشتر»



تصویر ۳ - دوسوزی یا تهوز» خدای گندم،



تصویر ۵ - سنبله ی گندم